

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در مسئله شورا، این جریان هم نقل شده است که وقتی طلحه و زبیر خروج کردند، حضرت با جمعی از اصحاب مشورت کرد که در کجا با آن‌ها مقابله کند؛ آیا در مدینه بماند یا به کوفه برود و یا کار دیگری کند؟ در تاریخ، آن‌چنان که در این کتاب خوب موسوعة التاريخ الاسلامی آمده، چنین گفته شده است که ام سلمة رضوان الله تعالی علیها، برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نوشت: «و کتبت الی علی ابن عمها عمر ابن ابی سلمه»<sup>۱</sup> فرزندی داشت؛ البته فرزند او، فرزندی از غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. او قبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، شوهری داشته به نام ابی سلمه. «و کتبت الی علی علیه السلام مع ابنها عمر بن أبی سلمة: أما بعد، فإن طلحة و الزبیر و أشیاعهم أشیاع الضلالة یریدون أن یرجوا بعائشة إلی البصرة و معهم عبد الله بن عامر بن کرز و یدکرون: أن عثمان قتل مظلوما و أنهم یرطلبون بدمه و الله کافیهم بحوله و قوته.» خبر داد که این‌ها عایشه را هم به دنبال خود کشانده‌اند و دارند به سمت بصره می‌آیند. «و لو لا ما نهانا الله عنه من الخروج و أمرنا به من لزوم البيوت، لم أدع الخروج إلیک» اگر نبود مسئله اینکه خدای متعال به ما دستور داده است که در خانه‌ها بنشینیم در آن آیه کریمه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>۲</sup> اگر چنین نبود؛ «لم أدع الخروج إلیک و النصرة لک» من هم همراهی و یاری تو را رها نمی‌کردم. «و لکنی باعثة نحوک ابنی و عدل نفسی عمر بن أبی سلمة» ولی فرزندم را می‌فرستم که او شما را یاری کند. «فاستوص به یا أمیر المؤمنین خیرا.» با او هرطور که صلاح می‌دانی به خیر رفتار کن. «فقدم عمر بن أبی سلمة بکتابها إلیه و أقام معه» عمر بن ابی سلمه رفت و ماند. «فلما جائه الکتاب بخبر القوم» نامه که رسید -لابد از جاهای دیگر هم خبر رسیده بود- «دعا عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و عبد الله بن العباس و محمد بن أبی بکر و أخبرهم بالکتاب ثم قال لهم: أشیروا علی بما أسمع منکم القول فیه.» حضرت این‌ها را خواست و به آن‌ها فرمود: نظر بدهید که چه کنیم. «فقال عمار بن یاسر: الرأي المسیر إلی الکوفة فإن أهلها شیعة لنا و قد انطلق هؤلاء القوم إلی البصرة.» نظر این است که به کوفه برویم و از آنجا با آن‌ها مقابله کنیم. «و قال ابن عباس: یا أمیر المؤمنین،

۱. موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۴، ص ۵۰۱

۲. احزاب: ۳۳ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

و در خانه‌های خود بمانید و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

الرأى عندى أن تكتب إلى الأشعري أن يبائع لك» ظاهراً می خواهد بیعت دوم را بگیرد، چون اول بیعت کرده بودند. گفت: نظر این است که کسی را بفرستید به سمت ابوموسی اشعری (که اول والی کوفه بود، بعد حضرت او را عزل کرد) و به او دستور بدهی که از مردم بیعت بگیرد. «أو تقدّم رجالاً إلى الكوفة فيبايعون لك، ثم تجدد السير حتى تلحق بالكوفة، ثم تعاجل القوم قبل أن يدخلوا البصرة و تكتب إلى أم سلمة فتخرج معك فإنها لك قوة.» قبل از آنکه این‌ها به بصره برسند، باید سریع‌تر وارد بصره شوی و ام سلمه را هم با خودت ببر. «فقال أمير المؤمنين عليه السلام: بل أسير بنفسی و من معی فی اتباع الطريق وراء القوم، فإن أدركتهم فی الطريق أخذتهم و إن فاتونی كتبت إلى الكوفة و الأمصار و استمددت الجنود و سرت إليهم و أما أم سلمة؛ فإنی لا أرى إخراجها من بيتها كما رأى الرجلان إخراج عائشة» اگر آن دو نفر عایشه را از خانه بیرون آوردند، من نظرم این نیست که ام سلمه از خانه بیرون برود. «ثم رفع يديه إلى السماء بالدعاء: اللهم إنّ هذين الرجلين قد بغيا على و نكثا عهدي و نقضا عقدي و شقاني، بغیر حقّ منهما كان فی سومهما ذلك، اللهم خذهما بظلمهما لی و اظفرنی بهما و انصرنی علیهما. ثم نادى منادى أمير المؤمنين فی الناس: تجهّزوا للمسیر، فإن طلحة و الزبیر قد نكثا البيعة و نقضا العهد و أخرجا عائشة من بيتها يريدان البصرة، لإثارة الفتنة و سفك دماء أهل القبلة.»

این خلاصه جریان مشورتی بود که در تاریخ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با اهل جمال روایت شده است. این مجموعه آن مشورت‌های مهم و کلانی است که در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در سیره بعضی از خلفای بعد از ایشان و به‌ویژه در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. ما از مجموع این مشورت‌ها و این شوراها که گفتیم [برای این بود که بفهمانیم] تمام این مصادیق سیره که در شورا داریم، همگی شورای حاکم بعد از حکم است و از قبیل آن شورای قبل از حکم یا شورای مع الحکم نیست. همه این نوع شوراها، شورای بعد از حکم است؛ یعنی بعد از این که حاکمیت حلکم مستقر شد، در یک جریانی و در بعضی از جریان‌ها قاعده مشورت کرده است. ما هفت مطلب از این سیره را نقل کردیم، اما برای ما بیشتر سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره امیرالمؤمنین علیه السلام اهمیت دارد.

نکته اول این است که از فرمایشات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شد که مشورت درجایی است که خدا و رسول، حکم آن را معین نکرده باشند. آنجایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا خدای متعال حکم مطلبی را معین فرموده و مسئله را در آنجا به اصطلاح بریده است، دیگر جای مشورت نیست. در آن خطبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به طلحه، این معنا آمد که حضرت فرمود: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنْنَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله)

فَأَقْذِيْهُمْ فَلَمْ أَخْتَجْ فِيْ ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَ لَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ، وَ لَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلُتُهُ فَأَسْتَشِيرُكُمْ وَ إِخْوَانِيْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ»<sup>۱</sup> نه حکم برای من مجهول است و نه چنین است که خدا و رسول حکم نداشته باشند؛ هم خدا و رسول حکم را مشخص کرده‌اند. همه حکم برای من معلوم است و مجهول نیست و دیگر جایی برای مشورت با شما نیست. «وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمْ»<sup>۲</sup> اگر چنین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خدای متعال حکمی را معین نکرده بودند، من ابا نداشتم از اینکه با شما مشورت کنم یا با مسلمین دیگر غیر از شما؛ ولی در جایی که خدا و رسول حکم را مشخص کرده‌اند، دیگر جایی برای مشورت نیست. علاوه بر فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، آیه کریمه به صورت روشن و صریح هم کفایت می‌کند: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»<sup>۳</sup> همین آیه کفایت می‌کند؛ ولی ما برای تأکید و تبیین، به این متن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم اشاره کردیم.

این را بعداً اشاره می‌کنیم؛ اگر یک شیوه اجرای متعینی وجود دارد و فرض کنید که حکم خدا که معلوم است، شیوه آن هم متعین است. اینجا دیگر جای شورا نیست. یک راه بیشتر برای انجام و اجرای آن حکم وجود ندارد؛ پس دیگر چه جایی برای مشورت باقی می‌ماند؟ بله! اگر شیوه‌های متعدد برای اجرای حکم خدا وجود داشته باشد اینجا جای مشورت هست.

نکته دوم این است که تعیین طرف مشورت از نظر تعداد و از نظر افراد و اشخاص در این نوع مشورت به عهده خود حاکم است. چون شورای بعد الحکم، شورایی است که حاکم در این مسئله می‌خواهد با دیگران مشورت کند، در شرع نداریم که حتماً باید با تعداد یا افراد معینی مشورت کند. هم از نظر نوعیت افراد و هم از نظر کمیت افراد، چیز معینی در شرع نداریم؛ پس اختیار آن با خود حاکم است. یک بار حاکم مصلحت می‌بیند که با این مشورت کند و یک بار دیگر مصلحت می‌بیند که با دیگری مشورت کند. یک بار مصلحت می‌بیند که با یک جمعی مشورت کنند و یک بار مصلحت می‌بیند که با یک نفر مشورت کنند. گاهی مشورت با یک نفر و گاهی با جمعی است.

۱. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۲۱

۲. همان

۳. احزاب: آیه ۳۶

**یکی از حضار:** شما در مسئله ابوبکر و عمر خرد گرفتید که معیار شما برای انتخاب این تعداد چه بوده است؛ اما این از اختیارات حاکم بود.

**استاد:** او که در آن زمان حاکم نبوده و آنجا ما گفتیم که اصلاً مشورتی نبوده است. خود جناب عمر گفته بود اصلاً مشورتی در کار نبوده و «کانت بیعة ابوبکر فلتة» و گفتیم که معنای فلتة هم این است که دفعتهاً بوده؛ یعنی با تأمل و تدبر و مشورت نبوده است. این را خود اهل لغت تفسیر کرده‌اند که مراد از فلتة این است. بعد او می‌گوید که فلتة بود، اصلاً خود او در آن خطبه‌ای که کرد و ما آن را در گذشته معنا کردیم، می‌خواهد بگوید: چون بیعت ابوبکر با مشورت نبود، مواظب باشید کسی دیگر آن را تکرار نکند. گفتیم اینکه می‌گوید اگر دیدید کسی آمد و با کسی بیعت کرد، هر دو را بکشید، می‌خواهد بگوید که دیگر بدون مشورت این کار را انجام ندهید و تأکید هم دارند: «من بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه نغرة أن يقتلا»<sup>۱</sup> خلاصه اینکه حکم او قتل است.

**یکی از حضار:** از اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عده‌ای از صحابه را جمع کردند؛ مثل ابن عباس و یا دیگران، نمی‌توان یک قاعده کلی گرفت که کسانی که با آنها مشورت می‌شود، باید چه ویژگی‌های شخصیتی داشته باشند؟

**استاد:** بله می‌شود؛ ویژگی‌هایی را باید داشته باشند که ما بعداً در روایت می‌خوانیم. منتها حرف ما در این است که چه کسی تشخیص می‌دهد که این ویژگی‌ها در چه کسی وجود دارد؟ این ویژگی‌ها را چه کسی تشخیص می‌دهد؟ حاکم تشخیص می‌دهد. البته باید ویژگی‌هایی داشته باشد نه اینکه همین‌طوری یک چیزی گفته باشد اما این ویژگی‌ها را چه کسی تشخیص می‌دهد که در چه کسی وجود دارد؟ این را باید خود حاکم تشخیص دهد و اختیار آن به دست خود حاکم است و از سیره چنین استفاده‌ای می‌شود. ما در روایات نداریم که مثلاً گفته باشند چون خدا چنین گفت و یا چون رسول چنین گفت، ما این‌ها را انتخاب کردیم؛ بلکه این انتخاب‌ها بر مبنای تشخیص حاکم بوده است.

بحث ما هنوز ادامه دارد اما کسی که باید طرف مشورت قرار بگیرد، از لحاظ ویژگی‌ها و خصلت‌ها و شرایط در شرع مشخص شده است؛ اما از لحاظ اینکه این شرایط را چه کسی با موارد خود تطبیق دهد، چه

کسی کسانی را که واجد این شرایط هستند انتخاب کند و دست کیست؟ گفتیم تعیین اشخاص و تعداد آنها در اختیار حاکم است؛ بنا بر این سیره‌های مشورتی که در تاریخ بود و ما نقل کردیم.

نکته سوم اینکه در مواردی که فرمانروا مصلحت ببیند با عامه مسلمین مشورت کند، مانند مشورتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و احد و امثال این‌ها انجام دادند که نظر اکثریت مدنظر حضرت بود و تلاش داشت -مخصوصاً در جنگ بدر- که باوجود اینکه بعضی دیگر نظر دادند، نگاهش به این بود که انصار که توده مسلمین را تشکیل می‌دهند، چه نظری دارند. معنی آن این است که اینجا حاکم مصلحت می‌بیند که آن توده غالب، نظر بدهد. در این موارد چون حاکم مصلحت می‌بیند که نظرخواهی از عامه مردم داشته باشد؛ البته منظور مردمی است که در دسترس هستند و نه آن‌هایی که در دسترس نیستند، این کار انجام می‌گیرد.

نکته چهارم اینکه از مجموعه سیره‌ای که نقل کردیم استفاده می‌شود که حاکم می‌تواند اگر مصلحت دید، نظر اقلیت را بر نظر اکثریت ترجیح دهد و این‌طور نیست که الزام داشته باشد که حتماً نظر توده غالب را ترجیح دهد. آنجایی که مصلحت بر این است که به نظر توده غالب عمل کند، این کار را می‌کنند اما اگر مصلحت ندید و توده غالب مطلبی را گفتند ولی مصلحت در این بود که به رأی افراد خاصی توجه شود؛ بازهم به نظر می‌رسد که دلیلی برای تعیین آن توده غالب نیست. فرض کنید که همین مشورت‌هایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تعداد خاصی انجام دادند؛ اینکه با تعداد خاصی انجام می‌دهد و نظر غالب را در نظر نمی‌گیرد. عرض کردیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه بدر نظر اکثریت را گرفت اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیامد مطلب را برای همه مطرح کند و تنها برای تعدادی اندک مطرح کرد؛ نظر غالب را نگرفت و نظر تعدادی خاص را گرفت. لذا الزامی نیست که حتماً نظر غالب را در نظر بگیریم.

مطلب پنجم این است که بعد از مشورت، تصمیم نهایی را فرمانروا می‌گیرد. درست است که فرمانده مشورت کرده و نظرخواهی می‌کند ولی این نظرخواهی به آن معنا نیست که آن‌کسی که طرف مشورت قرار می‌گیرد حق داشته باشد که به نظر او عمل شود؛ این حقی برای طرف مشورت نیست. طرف مشورت نمی‌تواند بر امام الزام کند که حالا که با من مشورت کردی، باید به نظر من عمل کنی. اینکه بعداً گله کند که چرا به نظر من عمل نکردی [راهی ندارد]. آن‌چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن فرمایش بلند خود به ابن عباس فرمودند: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِيعْنِي»؛ یعنی اگر من با نظر تو

مخالفت کردم، تو حق نداری که اصرار کنی که نظر خودت را اعمال کنی؛ بلکه باید از من اطاعت کنی. پس این طور نیست که طرف مشورت چون طرف مشورت قرار گرفته است حق داشته باشد نظر خود را بر حاکم الزام کند؛ و لو طرف مشورت اکثریت جامعه باشد. آیه کریمه: «و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» هم مؤید همین مطلب است. یا اینکه بگویید این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مؤید آن آیه کریمه است که فرمود: «فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطِيعَنِي» اگر تو به من نظر دادی اما با نظر تو مخالفت کردم، تو باید از من اطاعت کنی و نه اینکه بر نظر خود اصرار کنی.

مطلب ششم این است که مشورت خواهی تا زمانی است که به تصمیم فرمانروا و به تصمیم حاکم منتهی نشود. اگر مشورت انجام گرفت و پس از مشورت حاکم تصمیم گرفت، دیگر اینجا جای مشورت نیست و مشورت تمام می شود. «و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> در جریان غزوه احد هم که قبلاً به صورت مفصل تعریف سیره حضرت در آنجا نقل کردیم، شاهد روشنی بر این مطلب است که ابتدا اصحاب گفتند به خارج از مدینه نرویم و همین جا بجنگیم. بعد که حضرت لباس جنگ پوشیدن و آماده رفتن شدند و اعلام کردند که به خارج از مدینه می رویم، این ها پشیمان شدند و گفتند: نه! نرویم و در همین جا بجنگیم. حضرت فرمودند: نه دیگر! اگر نبی لباس رزم پوشید، دیگر راه برگشتی نیست و این سیره انبیا و سیره رهبران الهی است. حالا اگر کسی بگوید این ها معصوم بودند و فلان به نظر می رسد که چون سیره است، اسوه بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است و نگفته اند که در اینجا باشد و در آنجا نباشد؛ مگر دلیل خاصی بیاید بر اینکه این اسوگی وجود ندارد. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» این «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۲</sup> مطلق است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عملش اینچنین بود، سیره اش این چنین بود که شاهد بر این سیره، جریان غزوه احد و آیه کریمه: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» است. از این سیره و از این آیه استفاده می شود که مشورت و نظرخواهی برای قبل از تصمیم است و بعد از تصمیم، دیگر جایی برای مشورت نیست که البته از این مطلب هم استفاده می شود که در کل مسائل حکومتی چنین است؛ قبل از اینکه چیزی به قانون تبدیل شود، قانون همان عزم فرمانرواست. تا قبل از اینکه قانون بشود، جای

۱. آل عمران: ۱۵۹ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

۲. احزاب: ۲۱

اظهار نظر و مناقشه و بگومگو وجود دارد اما بعد از اینکه تبدیل به قانون شد و حاکم دستور داد که چنین شود، دیگر جایی برای گفتگو و بگومگو نیست.

مطلب هفتم و آخرین مطلبی که از این شوراها و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده می‌شود این است که مشورت دادن مردم به حاکم، متوقف بر طلب مشورت نیست؛ یعنی این حق آن‌هاست و آن‌ها می‌توانند مشورت بدهند حتی اگر حاکم آن‌ها را طرف مشورت نکرده باشد. اگر کسی شنید که حاکم می‌خواهد کاری انجام دهد، اما قبل از اینکه مشورت کنند بگویند نظر من این است که شما این کار را انجام دهید؛ این اشکالی ندارد. ما این را از فرمایش حضرت به ابن عباس می‌فهمیم که فرمود: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ» از این می‌فهمیم که هر مسلمانی حق دارد به حاکم مشورت و نظر بدهد؛ البته قبل از اینکه حاکم تصمیم بگیرد. این حق عام همه است و استفاده نمی‌شود که این حق، حق خاصی باشد. بنابراین در مطلب هفتم ما این را استفاده می‌کنیم که حق همه مردم و همه مسلمین این است که بتوانند در مسائل عامه مربوط به حکومت و مسائل مربوط به مسلمین نظر بدهند؛ البته وقتی که می‌گوییم نظر بدهند با رعایت آن آیه که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» یعنی در جایی نظر بدهند که خدا و رسول حکم را معین نکرده باشند و الا جایی برای نظر دادن نیست. آنجایی که حکم نیست و رسول خدا و خدای متعال حکم را معین نکرده‌اند نظر بدهند. مثلاً در آنجایی که در شیوه اجرا و در شیوه‌های کار است و در محدوده‌هایی که حکم شرع تعیین شده است، در آنجا مردم و افراد و عامه مردم می‌توانند نظر خود را به حاکم بدهند ولو اینکه حاکم درخواست ارائه نظر نکرده باشد. «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأَطِيعْنِي»

و صلی الله علی محمد و آله و سلم